تفاوت بین انسان و بشر

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## تفاوت بین "انسان" و "بشر"[[1]](#footnote-1)

## فاروق ایزدی‌نیا

**هُوَ النّاظرُ مِن اُفَقِهِ الأعلی**

قوله تبارک و تعالی، "هل یستوی الّذین یعلمون و الّذین لایعلمون"[[2]](#footnote-2). خداوند عالمیان در کتاب مجید، که فرقان بین حق و باطل و نور و ظلمت و علم و جهل است، به صریح بیان مابین دانایان و جاهلان را فرق و تمیز گذارده؛ یعنی **انسان** را در زمرهء "یعلمون" و **بشر** را در سلک "لایعلمون" محسوب فرموده؛ **انسان** را به مقام "علّمه البیان"[[3]](#footnote-3) مفتخر و **بشر** را در رتبهء "الصُّمُّ البکم الّذین هُم لایعقلون"[[4]](#footnote-4) در آورده؛ **انسان** را از سعهء علم خود غنی فرموده[[5]](#footnote-5) و **بشر** را ضنک معیشت[[6]](#footnote-6) قسمت داده؛ **انسان** را شراب طهّور نصیب فرموده[[7]](#footnote-7) و **بشر** را زقّوم جهیم[[8]](#footnote-8) مقرّر داشته؛ **انسان** را "علی سرر متقابلین یطوفون علیهم وِلدان مخلّدون بأکوابٍ معلوم و المعارف و قواریر الحکم و الحقائق"[[9]](#footnote-9) جالس نموده و **بشر** را "علی حفرة الجهیم و درکات الجهیل یشربون ماء الحقد و الحسد و یأکلون لحم البغض و العند" مستقر نموده. **انسان** را "رحیق مختوم سلسبیل مکتوم" عطا فرموده و **بشر** را شرور و خمور و خمول مقرّر داشته.

جام می و خون دل هر یک به یکی دادند در دائرهء قسمت اوضاع چنین باشد[[10]](#footnote-10)

"هل یستوی الّذین یعلمون و الّذین لایعلمون؟" **انسان** را نور عرفان عطا فرموده و **بشر** را ظلمت حرمان. **انسان** را به اشراقات آفتاب ایمان منوّر نموده و **بشر** را به غیوم تیرهء انکار مکدّر داشته؛ **انسان** را به خلعت عرفان جمالش مخلّع نموده و **بشر** را در پس پردهء غیب منتظر داشته؛ **انسان** را به آیهء "قد قضت العلامات کلّها"[[11]](#footnote-11) واقف نموده و بشر را به حجاب "هل القیامة قامت؟"[[12]](#footnote-12) محتجب؛ **انسان** را به عرفان کلمهء مستغاث[[13]](#footnote-13) و غیاث عارف نموده و **بشر** را در پس شمارهء اعداد و علامات معوّق و معطّل داشته؛ **انسان** را به تمسّک به عهد و میثاق ثابت و مستقر نمود و **بشر** را به نقض و وهن و اهمال و تأویل و تخدیش مهیّا نمود.

"هل یستوی الّذین یعلمون و الّذین لایعلمون؟" **انسان** را به خلعت خلافت "إنّا جعلناک خلیفةً"[[14]](#footnote-14) سرافراز فرموده و به تاج کرامت "خلق الله الآدم علی صورته"[[15]](#footnote-15) متباهی؛ **انسان** را مسجود مَلَک نمود[[16]](#footnote-16) و **بشر** را مردود فلک فرمود[[17]](#footnote-17)؛ **انسان** را وارث میراث نبوّت[[18]](#footnote-18) و حکمت فرمود و **بشر** را مستغرق بحر حسرت و غفلت و نکبت نمود؛ **انسان** را منبع علوم و حکمت و معدن فتوّت و شجاعت و مخزن همّت و غیرت و مظهر آداب و تربیت فرمود تا چون آفتاب جمال در ظلّ غمام مستور گردد، انسان‌زادگان چون اقمار منیره و انجم درخشنده در سماء امر متلئلأ و نوّار گردند و به قوّت نورانیّت چنان یکدیگر را متعاضد و متساعد شوند که نه از غمام اثری و نه از ظلل خللی بر اشراق شمس احدیّت وارد آید تا اشعهء آفتاب عهد چنان غیب و شهود وجود را روشن و منوّر نماید که از عدم و نقض و نفی جز اسمی و حرفی نماند. استغفرالله عن ذلک؛ اگر اشراق آفتاب عهد، که مرادف با وجود است و امروز مصطلح از وجود نزد اهل بهاء، آفتاب عهد است بر لفظ عدم و نقض و نفی نمی‌شد، هرگز به قمیص هستی عارض موجود نبود. فتعالی عن ذلک علوّاً کبیراً.[[19]](#footnote-19) امروز جمیع اشیاء به آفتاب عهد الهی روشن؛ یعنی جمیع معهودات از فیض عهد ابهی معهود گردیده. این است اصطلاح اهل بهاء در این عهد جدید که مطابق است با بیان حکمای الهی که فرموده‌اند جمیع موجودات از فیض وجود حق موجود گردیده؛ قوالب و مجالی و مظاهر و الفاظ مختلف و گوناگون، ولکن معانی و حقائق و شراب و رحیق و سلسبیل و می و باده واحد.

هر لحظه به شکل دگری آن بت عیّار بر آمد رو کرد نهان شد[[20]](#footnote-20)

سخن را روی با صاحبدلان است.[[21]](#footnote-21)

ای "الّذین یعلمون" آیا مقصود از عهد قدیم در جمیع الواح و صحف الهیّه چه بود و از آیهء شریفهء "یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمتُ علیکم و اوفوا بعهدی"[[22]](#footnote-22) چه؟ و از "ایّای فارهبون"[[23]](#footnote-23) چه استنباط شده و مقصود از سورهء مبارکهء "و المرسلات عرفاً فالعاصفات عصفاً و النّاشرات نشراً فالفارقات فرقاً فالملقیات ذکراً"[[24]](#footnote-24) کیانند؟ حاشا لاریبٌ فیه هُداً للمتّقین[[25]](#footnote-25) و ذکرًی و هُدًی لأولی الألباب[[26]](#footnote-26) فی المبدء و المآب الّذین یعقلون و الّذین یعلمون.

ای "الّذین اوفوا بعهدالله و میثاقه فی یوم الموعود" "یوم الّذی فیه طمست النّجوم و فرّجَت السّما و نسفت الجبال"[[27]](#footnote-27) "یوم یقوم النّاس"[[28]](#footnote-28) ، أی ایادی امر[[29]](#footnote-29)، "ملک النّاس" لینصره "ربّ النّاس"[[30]](#footnote-30) فی سنة الشّداد[[31]](#footnote-31) یوم عسر بعدالفرج الأعظم، أی یوم طلوع الشّمس الذّکر عن افق العهد لتربیّة النّاس بعد یوم الإلهی و صعود جمال الحق إلی سماء قدسه الرّفیع المنیع. پس جای آن دارد که سیّاره، یعنی ایادی امر، که به دلو طلب و مجاهده یوسف مصر احدیّه را در چاه غربت و وحدت بلاناصر و مُعین یافته[[32]](#footnote-32)، به یک لحن و یک صوت و یک نغمه این نغمه بسرایند

بُشری که در بزم وجود رخ یار عیان شد چشم همه روشن

از فجر بقا طلعت دلدار عیان شد چشم همه روشن

امروز که فجر یوم عهد الهی است، خفتگان بالین محو را به بشارت طلوع نیّر عهد، صحو و بیداری سزا است؛ چه، هر روزی را روزیی مقرّر و هر صبحی را صبوحی مقدّر گردیده.

1. این نوشته به نام لوح حضرت عبدالبهاء شهرت یافته و در مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 88، صفحات 33 الی 36 و نیز همان مجموعه، شمارۀ 55، ص250 به بعد درج گردیده، و قسمتی از آن نیز در مائدۀ آسمانی، ج9، ص125 درج گردیده است. امّا، یکی از قدماء که معلوم نشد کیست در حاشیه صفحه 250 جلد 55 نوشته است که این سطور از نوشته‎های حاجی میرزا اسدالله اصفهانی است. به کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج4، ص24 نیز مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-1)
2. **یادداشت‌ها و مآخذ**

   قرآن کریم، سورۀ زمر، آیۀ 9 [↑](#footnote-ref-2)
3. سورة الرّحمن، آیهء 4. در این خصوص حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند، "فامعن النّظر حتّی تری البرهان الّذی أنزله الرّحمن فی القرآن «خلق الانسان علّمه البیان». انّما البیان عبارة عن الحقیقة السّاطعة و الأسرار المودعة فی حقیقة الانسان تعالی الرّحمن الّذی خلق هذا النّور المبین المؤیّد بالفکر و الذّکر العظیم و أمتازه الله من الکائنات حتّی عن الطّبیعة الّتی یعبدونها مِن دون الله و إذا نظرنا إلی النّوامیس المرتبطة بها جمیع الکائنات فی حیّز الطّبیعة نری بوضوح البیان أنّ الإنسانَ بقانون الطّبیعة اسیر للسّباع الضّاریّة ولکنّه بقوّة معنویّة مودعة فیه یاما اسر السّباع الضّاریّة و یاما ذلّل و قهر الذئاب الکاسرة و هذا خرقٌ عظیم ایضاً لنوامیس الطّبیعة و انّ الانسان یدع آثار القرون الخالیة و الفنون الحاضرة مواریث للقرون الآتیه و هذا خرقٌ عظیم ایضاً لنوامیس الطّبیعة... " (منتخباتی از مکاتیب، ج6، ص372)

   در رسالهء مدنیّه از "بیان" به عقل تعبیر شده است: "بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت پروردگاری را سزاست که از بین کافّهء حقائق کونیّه حقیقت انسانیّه را به دانش و هوش، که نیّرین اعظمین عالم کون و امکان است، متفخر و ممتاز فرمود ... و این آیت کبرای خداوند بی‌همتا در آفرینش و شرف بر جملهء ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث "اوّل ما خلق‌الله العقل" شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در هیکل انسانی مِن حیث الظّهور مشخّص گردید ... متعالی و مقدّس است پروردگاری که فطرت انسانیه را مطلع این فیض نامتناهی فرمود: «الرّحمن علّم القرآن خلق الإنسان علّمه البیان»." (رساله مدنیه، طبع 1329 قمری، ص3).

   انسان به این وسیله به "کتاب مبین" تبدیل می‎شود. جمال مبارک در ابتدای هفت وادی می‎فرمایند، "الحمدلله الّذی أظهر الوجود مِنَ العدم و رَقَم علی لوح الإنسان مِن أسرارِ القِدَم و علّمَه مِنَ البیان ما لایعلم و جعله کتابً مبینا لمن آمَن و استسلم..." (آثار قلم اعلی، ج3، ص92). شاید به همین علّت است که شأن انسان به مراتب بالاتر و برتر از سایر کائنات است و لهذا مطابق با شأن و مقام خود باید حرکت کند که حق فرموده است، " حق از برای کنوز مودعهء در نفوس آمده؛ نزاع و جدال شأن درّنده‌های ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان، تبارک الرّحمن الّذی علّمه البیان..." (اشراقات، ص141).

   کتاب وجود انسان به "بیان" آراسته شده است: "هو الّذی أظهر أمرَه لهدایة خلقه و أنزل آیاته إظهارً لحجّته و برهانه و زیّن دیباج کتاب الإنسان بالبیان بقوله «الرّحمن علّم القرآن خلق الإنسان علّمه البیان." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص2)

   در معنای "بیان" حضرت بهاءالله به حدیثی مروی از امام محمّد باقر استناد فرموده‌اند، "رَوی جابرُ عن أبی جعفر علیه السّلام قال: «یا جابر علیک بالبیان و المعانی؛ فقال علیه السّلام أمّا البیان و هو أن تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیء؛ فَتَعبُدُه و لاتُشرک به شیئاً و امّا المعانی فنحن معانیه..." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص83). جناب اشراق خاوری آن را اینگونه ترجمه کرده‎اند: "ای جابر بر تو باد که بیان و معانی را ادراک کنی. عرض کرد یا ابن رسول‎الله مقصود از بیان و معانی که می‌فرمایی چیست. حضرت ابی‌جعفر فرمود بیان آن است که بدانی خدای را مثل و نظیری نیست و برای او شریکی قائل نشوی و مراد از معانی ما هستیم." (قاموس لوح ابن ذئب، ذیل "روی جابر عن ابی جعفر...یرید ما نریده").

   با نقل بیان حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیهء مبارکه به این قسمت خاتمه داده می‌شود، "القرآن الّذی علمه شديد القوی و البيان النازل من الملکوت الأعلی و صحائف آيات ربّک الّتی انتشرت فی مشارق الأرض و مغاربها" (مکاتیب، ج1، ص44) [↑](#footnote-ref-3)
4. سورة انفال، آیهء 22. اگرچه مشابه این بیان در سورهء دیگری از قرآن کریم نیز نازل شده است. امّا آیهء منقوله از این سوره است که ذکر شد. اشاره بدان است که انسان، که اشرف کائنات است و به صفات و اسماء الهی مزیّن، در صورتی که در دام شهوات افتد از حیوان نیز پست‌تر شود و در دام ظلمت افتد. حضرت عبدالبهاء در رسالهء مدنیّه (ص6-5) می‌فرمایند، "اعظم سعادت سعادتِ انسانیّه و اوست مُدرِک حقائق آیات آفاقیّه و انفسیّه. اگر سمند همّت بی‌‎همتا را در میدان عدل و تمدّن جَوَلان دهد «سنُریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم» و اکبر شقاوت شقاوت بشری است اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهمک در شهوات نفسانیّه مانَد. در این صورت در درکات اسفل توحّش و نادانی از حیوانات مضرّه پست‌تر افتد: «اولئک کالأنعام بل هُم اضلّ»؛ «إنّ شرّ الدّواب عندالله الصّمّ البکم الّذین لایعقلون»." [↑](#footnote-ref-4)
5. سورة النّساء، آیهء 130 – خداوند بندگانش را مستغنی می‎فرماید؛ این استغنا شامل جمیع مراتب وجود حقیقی است. غنای زر و سیم سبب کثرت احتیاج می‌شود. بعضاً تصوّر می‎شد که مقصود از این آیه این است که در این دور احدی به دیگری محتاج نخواهد بود. حضرت عبدالبهاء آن را مردود می‎شمارند، "ای احبّای الهی معنی «یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته» این نیست که متبادر به اذهان است. مقصد این است که آن کنز بی‌پایان ظاهر و عیان می‌گردد، کلّ از آن ثروت طافحه بهره‌مند و مستغنی می‎شوند نه این که هیچ یک از احباب محتاج دیگری نه. البتّه اطفال شیرخوار فقیرِ ثدی و پستانند و کودکان محتاج مربّیان و جوانان مستفیض از هوشمندان و هوشمندان مستحقّ ارشاد و هدایت مقرَّبان" (مکاتیب عبدالبهاء، ج4، ص65)

   حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه می‌فرمایند، "هوالابهی ای تشنهء قطره‌ای از بحر غنای حق در آیهء مبارکه «یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته» می‎فرماید. این غنا و سعت و وسعتِ رحمت شمول جمیع مراتب وجود حقیقی دارد. چنانچه ملاحظه می‌شود که از فضل جمال ابهی روحی لأحبّائه فدا دریای غنا در جوش است و روح توانگری در خروش؛ گنج رایگان چون نهر روان جاری و ساری و ثروت ملکوت ابهی در آفاق دل و جان فائض و نازل. علوم اوّلین و آخرین از کلمه‌ای ظاهر و حقائق و معانی از هر حرفی باهر. فیوضات قدیمه چون بحر موّاج و انوار رحمانیّه چون کوکب وهّاج. این است ثروت و غنای حقیقی. طوبی لمن هو غنیٌّ بهذا الغنآء ع‌ع‌" (منتخباتی از مکاتیب، ج6، ص78).

   در مقام دیگر می‎فرمایند، "ای غنیّ از ماسوی‌الله غناء ذهب و فضّه سبب کثرت احتیاج گردد و علّت انشغال شود. چنانچه ملاحظه می‌نمایی که اعظم اغنیای عالم امکان تاجدارانند، با وجود این در اشدّ درجهء احتیاج و مدیون و مغبون و مبتلی. ولی نفوسی که از کأس طافحهء یوم یغنی الله کُلّاً مِن سعته نوشیده‌اند ولو به ظاهر فقیر و قطمیر الک نیستند، ولی گنج روان در آستین دارند و مُلک لامکان زیر نگین و خزائن ملکوت دفین و البهاء علیک. ع ع " (همان، ص78).

   این استغنا مختصّ احبّای الهی است و دیگران را از آن بهره‌ای نه. امّا در غنای ظاهره کلّ شریکند. در بیان حضرت عبدالبهاء تصریح بر این مطلب مشهود: "امّا مسئله ثروت و غنا مقصود غنای حقيقی است و ثروت ملکوتی و اين فيض ابدي است که در يوم «يغنی اللّه من سعته» شامل گردد و کامل شود و اين مختصّ به احبّای الهی است و امّا ثروت ناسوتی جميع امم در آن مشترک يعنی در سائر طوائف نيز غنيّ دنيوی موجود با وجود اين اگر نفسی غنيّ شاکر و باذل باشد البتّه مقبول و محبوب چنانچه در الواح الهی مذکور اذا وجدنا آثرنا و اذا فقدنا شکرنا" (مکاتیب عبدالبهاء، ج6، ص60-159).

   در واقع تأییدات ملکوت ابهی است که پشّهء ضعیف را به تأیید سلیمانی عقاب اوج سماء نماید و فقیر حقیر را کوکب آسمان نماید. این است که مرکز میثاق می‌فرماید، "هرچند پشّهء ضعیفیم ولی تأیید سلیمان الهی شامل و هر چند فقیریم ولکن کوکب یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته فائض. الطاف اسم اعظم و مواهب جمال قدم ذباب ناتوان را عقاب اوج آسمان نماید و خاک سیاه را رشحات سحاب عنایت گل و ریحان برویاند" (همان، ص79).

   بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء اتّکاء بر وزرا و امرا را گناه عظیم دانسته سبب ذلّت می‌دانند و آن را نفی می‎فرمایند و اعتماد به خداوند را توصیه می‎فرمایند. در بیانی از قلم میثاق صادر، "بدان که به غیر از خداوند مهربان یار وفاداری نه. انشآءالله تفقّدی خواهد نمود و دل افسرده را فرحی بی‌اندازه عطا خواهد کرد. توکّل به او نما و از دون آن آزاد باش. اتّکال بر وزرا وِزر است و اعتماد بر امرا ذلّت کبری. ای رفیق این را بدان که جز خدا کسی به کار انسان نمی‌خورد. توکّل به او کن و یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته بشارت کبری است..." (همان، ص400-399).

   شاید اوج این مقام فقر از ماسوی‌الله باشد که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید. حضرت عبدالبهاء رتبهء پنجم محبّت را به این مقام توصیف می‌فرمایند، "امّا رتبه پنجم از محبّت آن ميل روحانی و محبّت وجدانی عاشقان جمال احديّت است بجمال خود در نفس خود و اين مقام و مرتبه از محبّت از جمع بجمع حكايت نمايد زيرا اين مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطيفه ربّانی موجود گشته حقائق ملكوتی و ماهيّات جبروتی را از اين رائحه رضوان احديّت و نفحه گلشن هويّت نصيبی نه و نفوس مقيّده و ارواح محدوده را از اين مائده قدسيّه بهره نه. و در اين مقام تجلّيات غنای بحت و استغناء بات از سلطان احديّه در حقائق سلاطين ممالك توحيد تجلّی گردد و غنای حقيقی و دولت دائمی "يوم يغنی اللّه كلّاً من سعته" در اين مرتبه اعزّ اعلی رخ گشايد و سالك در اين مقام از باديه محو و سرگردانی بر شاطی بحر بيكران و قلزم بی‌پايان "و فی انفسكم افلا تبصرون" و در گلستان حقيقت و بوستان هدايت "اقرأ كتابك كفی بنفسك اليوم عليك حسيباً" داخل شود و لمعات تجلّيات جمال احديّت را از فجر جمال خود طالع بيند و روائح رضوان حقيقت را از رياض توحيد و گلشن تجريد كه در قلب مبروكش سرسبز و خرّم گشته ساطع يابد از فقدان صرف بر دولت بی زوال پی برد و از فقر كلّی و مسكنت واقعی بر غنای حقيقی و ثروت دائمی ابدی رسد جميع اسماء را از مشرق اسمش ظاهر بيند و جميع صفات رااز مطلع ذاتش باهر يابد جمال خود را در جمال حقّ فانی نگرد و جمال حقّ را در جمال خود باقی يابد" (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص20).

   اگر انسان بتواند فیوضات الهیّه را که در او به ودیعه گذاشته شده مشاهده نماید، البتّه خود را از عالم مستغنی مشاهده کند و ادراک یوم "یغنی الله کُلّاً مِن سعته" نموده والّا از آن محروم مانده است. جمال ابهی می‎فرمایند، "مؤمنین هم دو قسم مشاهده می‌شوند. از بعضی این عنایت الهیّه مستور چه که خود را به حجبات نالایقه از مشاهدهء این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی به عنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و به لحظات‎الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس می‌نمایند و آثار قدرت الهیّه و بدایع ظهورات صُنع ربّانیّه را در خود به بصر ظاهر و باطن مشاهده می‌نمایند و هر نفسی که به این مقام فائز شد به یوم «یُغنی الله کُلّاً مِن سعته» فائز شده و ادراک آن یوم را نموده و به شأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده می‎نماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه می‌نماید، بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ینظر ببصرالله. و اگر نفسی از این نفوس به ثبوت راسخ متین در امرالله قیام نماید، هر آینه غلبه می‌نماید بر کلّ اهل این عالم" (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص83-182).

   این مقام مقام بقاء بالله است و فنای فی الله. در جواهرالاسرار، از قلم جمال ابهی نازل که سالک به مدینهء فنا می‎رسد و سپس وارد مدینهء بقا می‎گردد و دیگر نه درخود فنا می‌‎بیند و نه در دیگری آن را مشاهده می‌کند: "یدخُلُ فی مدینة البقاء و فی ذلک المقام یشهدُ السّالک نفسه عَلی عرشِ الإستغناء و کرسیّ الإستعلاء إذاً یظهر لَه حکمُ ما ذُکِرَ من قبل «یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته» فهنیئاً لمن وصل إلی هذا المقام و شرِب مِن هذا الکأس البیضاء فی هذا الرّکن الحمراء. فَإنّ السّالک فی هذا السّفر لمّا استغرق فی ابحر البقاء و استفرغ فؤاده عن کلّ ما سِواه و استبلغ إلی معارج الحیوة لایَری الفناء لِنفسِه و لا لغیره ابداً و یشرب عن کأس البقاء و یمشی فی ارض البقاء و یطیرُ فی هواء البقاء و یُجالس مع هیاکل البقاء و یأکل مِن نعمة الباقیّة الدّائمة من الشّجرة الدائمة الأزلیّة و یکون مِن اهل البقاء فی عُلی البقاء بالبقاء مذکورا و کلّ ما یکون فی هذه المدینة لَباقیّةٌ دائمةٌ لایفنی..." (آثار قلم اعلی، ج3، ص81).

   امّا آنچه مانع از ظهور و اشراق شمس یوم «یُغنی الله کُلّاً مِن سعته» است، همانا اختلاف است و بس. جمال مبارک در ورق ششم از کلمات فردوسیه می‌‎فرمایند، "سراج عباد داد است، او را به بادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش منمایید و مقصود از آن ظهور اتّحاد است بین عباد. در این کلمهء علیا بحر حکمت الهی موّاج، دفاتر عالم تفسیر آن را کفایت ننماید. اگر عالم به این طراز مزیّن گردد شمس کلمهء «یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته» از افق سماء دنیا طالع و مُشرق مشاهده شود. مقام این بیان را بشناسید، چه از علیا ثمرهء شجرهء قلم اعلی است. نیکو است حال نفسی که شنید و فائز شد. به راستی می‌گویم آنچه از سماء مشیت الهی نازل، آن سبب نظم عالم و علّت اتّحاد و اتّفاق اهل آن است. کذلک نطق لسان المظلوم فی سجنه العظیم" (مجموعه اشراقات، ص122).

   و در مقام دیگر نیز بر همین نکته تأکید دارند، "عنایت مخصوصه الیوم متوجّه این حزب است. آفتاب به این اسم اشراق می‎نماید و سحاب به این اسم أمطار رحمت مبذول می‎دارد. اگر نفوس مقبله سبب منع فیوضات الهیّه نمی‌شدند، حال شمس «یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته» را از افق عالم ظاهر و مُشرق مشاهده می‎نمودند. سمّ قَتّال اختلاف بوده و خواهد بود. از حق بطلبید تا این اختلاف را به ائتلاف و اتّحاد مبدّل فرماید. إنّه هو المقتدر القدیر. اگر احبّای الهی به این مقام بلند اعلی فائز شوند عنایات و برکات و فیوضات ربّانی را در کلّ حین ملاحظه نمایند" (آیات الهی، ج2، ص357).

   جمال مبارک تأکید دارند که کافّهء انبیاء به یوم‎الله بشارت داده‎اند و از آن جمله یوم «یُغنی الله کلّاً مِن سعته» است که در قرآن کریم بدان تصریح شده است. لهذا در این دور مبارک حقیرترین عباد هم اگر به حبل حبّ الهی متمسّک شوند، بحور علم و حکمت را در قلوب خود موّاج مشاهده نمایند: "الحمدلله الّذی وفی بما أوحی علی کافّة أنبیائه و رُسُلِه و بشّرَ الکُلَّ بأیّامه و منها یوم الّذی وَعَدنا بِهِ فی محکم کتابه بقوله جلّ سلطانه «یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته» و إنّه هو یومُنا هذا. إذ أری بأنّه أغنی فیه کُلّ مَن دَخَلَ فی ظِلّه مِن سعة عِلمه و حِکَمِه بحیث قد أودع فیه زمامَ العلوم فی قبضة أقلّ عبیده و فی صفقة أذل رعیته إذ تمسّک بحبل حُبّه فی أیّام ظهوره و الحمدلله الّذی یُلهِمُ مَن یشاء بجنود وحیه و یقذفُ فی قلب مَن یرید نورَ علمه لا إله إلّا هو الظّاهر بظهور نفسه بحیث ما بقی له حجابٌ إلّا نور جماله و لا سحابٌ إلّا فرط ظهوره" (مائده آسمانی، ج7، ص119).

   و در مقام آخر به این نکته باید تأکید داشت که ورود در وادی استغنا و وصول به "یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته" سبب تبدیل حزن به سرور و غم به فرح شود. در هفت وادی در این مورد نازل: "و سالک بعد از قطع معارج این سفر بلند اعلی در مدینهء استغنا وارد می‎شود و در این وادی نسایم استغنای الهی را بیند که از بیدای روح می‎وزد و حجاب‌های فقر را می‎سوزد و «یوم یُغنی الله کُلّاً مِن سعته» را به چشم ظاهر و باطن در غیب و شهادهء اشیاء مشاهده فرماید؛ از حزن به سرور آید و از غم به فرح راجع شود؛ قبض و انقباض را به بسط و انبساط تبدیل نماید. مسافران این وادی اگر در ظاهر بر خاک ساکنند امّا در باطن بر رفرف معانی جالس و از نعمت‌های بی‌زوال معنوی مرزوقند و از شراب‌های لطیف روحانی مشروب... ای رفیق تا به حدیقهء این معانی نرسی از خمر باقی این وادی نچشی و اگر چشی از غیر چشم پوشی و از بادهء استغنا بنوشی و از همه بگسلی و به او پیوندی و جان در رهش بازی و روان رایگان برافشانی..." (آثار قلم اعلی، ج3، ص122). [↑](#footnote-ref-5)
6. سورهء طه، آیهء 124- در این آیهء مبارکه اعراض از خداوند را سبب تنگ شدن روزی دانسته است. لغت "ضنک" بنا به اظهار "بهاءالدّین خرّمشاهی" معرّب واژهء "تنگ" فارسی است (قرآن کریم، ترجمهء بهاءالدّین خرّمشاهی، ص320). بعضاً معتقدند که مقصود از آن "تنگی قبر" است. (همان). با توجّه به این که حضرت عبدالبهاء این وضعیت را در مقابل آن استغنایی که تشریح شد قرار داده‌اند، تنگی معیشت عبارت از بی‌نصیبی از علوم و حکم ربّانی در نفوسی است که از حضرتش اعراض نموده‌اند. حضرت عبدالبهاء در مقام مقایسهء ثابتین و متزلزلین می‎فرمایند، "اذا صدح الورقاء فی رياض البقاء و غنّت حمامة القدس فی غياض الكبرياء و سطعت انوار التأييد فی قطب السماء و اشرقت مصابيح التوحيد فی زجاجات الاصطفاء و مهّدت الطرق و استقامت السبل و نفخ فی صور الانجذاب و نقر فی ناقور الحياة و صال جنود الملكوت الابهی و جال خيل ملائكة الملأ الاعلی و خفق علم الميثاق و انتشر شراع العهد و الوفاق يومئذ تری الثابتين فی جنّة النعيم فی ظلّ ممدود و مقام محمود و عطاء مشهود و تری المتزلزلين فی ظلّ يحموم و مقام مشئوم و ضنك و غموم و خسران الی يوم يبعثون" (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص231). [↑](#footnote-ref-6)
7. سورة الانسان (دهر)، آیهء 21 – این آیه به ابرار اشاره دارد که از "کأس کان مزاجها کافوراً" و "عیناً یشرب بها عبادالله" (آیهء 5) می‌نوشند. اینها ساکنان نعیمند که "سقاهم ربُّهُم شراباً طهورا". حضرت عبدالبهاء در شرح حال جناب آقا میرزا مهدی کاشانی این دو آیه را به هم می‌آمیزند و به تقرّب به درگاه الهی نسبت می‌دهند، "اين ذات مکرّم بين خلق محترم بود ولی در سبيل محبّت اللّه بی‌نام و نشان

   گشت و انواع بلايا و رزايا تحمّل نمود و هيچ وقت شکوه ننمود راضی بقضا بود و راه تسليم و رضا می پيمود مشمول نظر عنايت بود و در

   درگاه کبرياء مقرّب لهذا از بدايت حيات تا نهايت بر حالت واحده مستغرق بحر رضا بود و ربّ ادرکنی ادرکنی ميگفت تا آنکه بجهان پنهان صعود نمود \* عطّر اللّه مشامه بنفحات القدس فی الفردوس الاعلی و سقاه شراباً طهورا فی کأس کان مزاجها کافورا" (تذکرةالوفا، ص151).

   در تاریخ نبیل مشاهده می‎کنیم که حضرت ربّ اعلی موقعی که لیوان نقره‌ای را از شربت پر کرده به جناب سیّد کاظم رشتی عنایت می‎فرمایند، همین آیه را تلاوت می‎کنند و این سقایه شدن بندهء مقرّب (جناب سیّد کاظم) به دست ربّش (حضرت ربّ اعلی) در لیوان نقره (که در کتاب قرآن به دستبندهای نقره اشاره شده است = حلّوا أساوِرً مِن فضّة و سقاهم ربّهم شراباً طهورا).

   حضرت عبدالبهاء این نوشاندن شراب طهور توسّط ربّ را به روز اوّل رضوان نسبت می‎دهند و در مناجاتی که در این یوم از قلم مبارک صادر شده می‌فرمایند، " فامتلأ قلب احبّائک فرحاً و سروراً و انجذبوا بنفحاتک طرباً و حبوراً فقاموا علی ثنائک شوقاً و توقاً و سقاهم ربّهم شراباً طهوراً و لک الحمد يا الهی علی ما انعمت و لک الشّکر يا منائی علی ما اکرمت و لک المنّ يا محبوبی علی ما اعطيت" (منتخباتی از مکاتیب، ج4، ص27). ذیل شمارهء 8 نیز اشارت دیگری به این آیه خواهد شد. [↑](#footnote-ref-7)
8. سورة الدّخان، آیهء 43 / سورة الواقعه، آیهء 52 - زقّوم در لغت عبارت از درخت و درختچه‌ای است بیابانی از تیرهء سنجدها که برگ آن زخم را بهبودی و تیرگی رنگ روی را جلا می‌بخشد. از این درخت روغنی گرفته می‌شود که منافع طبّی بسیار دارد (فرهنگ لاروس). امّا از لحاظ اعتقاد دینی، درختی با میوه‎ای تلخ در دوزخ است و مجازاً به درختی که میوهء تلخ می‎دهد نیز می‎گویند (فرهنگ سخن) و خوراک دوزخیان است (فرهنگ معین). در سورهء واقعه به گمراهان وعده می‎دهد که خورندگان از درخت زقّوم هستند و در سورهء دخان گوید که شجرهء زقّوم خوراک هر گناهکاری است.

   در امر مبارک زقّوم خوراک ناقضین میثاق است: "حال طيور ليلی‌ از حفرات شبهات فرياد برآرند که نور حقيقت معدوم شد و آثار موهبت حضرت احديّت مفقود گشت بساط رحمانی منطوی گرديد و خيمهء الهی از بن برافتاد نسيم موهبت مقطوع شد و پرتو شمس هدايت مظلم و تاريک گشت آفاق از اشراق محروم شد و بر شرق و غرب چون قلوب آن حزب بی ادب ظلمت شب مستولی گشت گلشن الهی گلخن ظلمانی شد و جنّت ابهی خارستان جسمانی گرديد نعوذ بالله من ذلک. کورانند و کران؛ گنگانند و بی خردان خراطين زير زمين‌اند و کرم مهين اسفل سافلين؛ ‌از جهان روشن علّيّين خبری ندارند و از سپهر برين رحمة للعالمين اطّلاعی نيافته‌اند در طبقات سفلی های و هوی و حرکتی دارند و از کثافات شبهات فيض و برکتی جويند . اين است رزق مقسوم اهل شجرهء زقّوم فليملئوا منه ‌البطون هذا جزائهم بما نقضوا ميثاق الحيّ القيّوم" (منتخباتی از مکاتیب، ج4، ص127).

   تفاوت میان نفوسی که در طریق حق قدم بر می‌دارند و نفوسی که اسیر هوی و هوسند، در ثمرهء اعمالشان و مکافاتشان مشهود می‌گردد. اوّلی از شجرهء حیات بهره می‌برد و دیگری میوهء زقّوم نصیبش می‌شود: " ايّام بگذرد عمر بسر آيد و هيچ حالتی نپايد . امّا فرق است ميان نفسی که ايّام خويش را به هوی و هوس نفسانی منتهی نمود و نفسی که مدّت حيات را وقف اشدّ صدمات در سبيل ربّ الآيات فرمود . اين ربح عظيم يافت و آن به خسران مبين افتاد اين از شجره حيات ثمره نجات چيد و آن از باغ آمال ميوهء زقّوم يافت اين مزرعه برکت آسمانی ديد و از آن ارض جرزه گياه ناکامی روئيد، هل يستوی الرّابحون و الخاسرون ام يتعادل الفائزون و المحرومون؟ لاواللّه المخلصون هم الممتازون" (منتخباتی از مکاتیب، ج3، ص53).

   این واژه به صورت مثل نیز در آمده است، گو این که باز هم در ارتباط با ثمرهء افعال انسانی است. حضرت عبدالبهاء در مقام مقایسهء عدم اختیار حیوان و مختار بودن انسان می‎فرمایند، "امّا انسان که اشرف کائنات ذی روح است و متحرّک به اراده و مؤيّد به عقل و هوش لهذا بايد در جميع کمالات فائق بر کائنات باشد و اگر از اين موهبت محروم بغايت مقدوح و مذموم و بدترين نوع حيوان ، اولئکَ کالأَنعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلا زيرا موهبت پروردگار را به هدر داده و مانند شجره زقّوم ثمر تلخ بار آورده . هيچ کائنی از کائنات مواهب الهيّه را از دست ندهد جز انسان که جواهر بواهر الطاف بی پايان را از دست دهد و از نادانی به دام و شست افتد اينست که در آيه مبارکه ميفرمايد لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْويمٍ ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلينَ" (منتخباتی از مکاتیب، ج3، ص105).

   در مقام مقایسهء مؤمنین و مؤمنات نیز همین اصطلاح به کار رفته است: "ای ورقهء زکیّه الیوم نساء و آنسات ارض کلّ در ظلّ شجرهء زقّوم ساکن و به ظلّ یحموم ساعی. هرچند حال معلوم و واضح نیست بلکه مستور و مکنون، ولی عنقریب واضح و لائح گردد. چون این درخت شکوفه و برگ نماید و حقیقت خویش را ظاهر کند و گوهر به بار آرد. ولی تو در ظلّ شجرهء طوبائی و در سایهء سدرهء منتهی" (منتخباتی از مکاتیب، ج6، ص347).

   در مقامی نیز هر سایه‌ای را دود سیاه می‌دانند جز ظلّ خداوند و هر درختی را زقّوم محسوب می‌دارند جز درخت ملکوت: "یا مَن استجار مِنَ الأغیار إلی ربّه المختار إعلَم أنّ کُلَّ ظلٍّ یحموم إلّا ظلّه الظّلیل و کُلَّ ثمرٍ زقّومٌ إلّا فاکهة جنّة ملکوته العظیم و دون کلّ بابٍ خیبة الآمال إلّا باب رحمته المفتوح علی وجوه اهل السّموات و الأرضین" (همان) [↑](#footnote-ref-8)
9. اشاره به سورهء واقعه، آیهء 18 / سورة الدّهر، آیهء 15 به بعد – این عبارت در واقع ترکیبی از چند آیه است. در آیهء 18 سورهء واقعه در بارهء مقرّبان درگاه الهی که در "جنّات نعیم" هستند آمده است: "علی سُرُرٍ موضونَةٍ متّکئین علیها متقابلین یطوف علیهم وِلدانٌ مخلّدون بأکوابٍ و أباریق و کأسٍ مِن مَعین" (بر سریرهای بافته از زر و جواهر تکّیه زنندگانند رو به روی یکدگیر؛ می‌گردند بر ایشان پسران جاودانیان با قدح‌ها و ابریق‌ها و جامی از شراب جاری). در سورهء دهر دربارهء ابرار که در بهشت به سر می‎برند مفاهیمی مشابه ذکر شده است: "متّکئین فیها علی الأرائک ...یُطافُ علیهم بانیةً مِن فضّةٍ و أکوابٍ کانت قواریر؛ قواریرً مِن فضّةٍ قدّروها تقدیرا و یُسقون فیها کأساً کان مزاجُها زنجبیلا عیناً فیها تُسَمّی سلسبیلا و یطوفُ علیهم وِلدان مخلّدون" (آیات 15 به بعد – مضمون: تکّیه زنندگان در آن بر سریرها ... به گردش در آورده می‌شود بر ایشان ظرف‌هایی از نقره و قدح‌هایی که باشند آبگینه‌ها؛ آبگینه‌ها که باشند از نقره و اندازه گرفته‎اند آنها را اندازه‌گرفتنی و آشامانیده می‌شوند در آن جامی را که باشد مزاجش زنجبیل؛ چشمه‌ای در آن به نام سلسبیل و گردش می‌کنند بر ایشان پسران جاودانی...).

   در آثار مبارکه به "کأس کان مزاجها کافور" که نصیب ابرار می‌شود و کنایه از اقبال و ایمان آنها است، اشاره شده است. در لوحی حضرت عبدالبهاء به یکی از احبّاء می‌فرمایند، "فانّک شربتَ کأس الّتی مزاجها کافور من ید عطاء ربّک قبل أن یُنفَخُ فی الصّور و یرتفع صوت السّافور و الأعین محجوبة عن تلک الطّلعة اللّامعة المجلّلة بالنّور" (منتخباتی از مکاتیب، ج6، ص415). در الواح دیگر نیز به معنای ایمان استفاده شده است (نگاه کنید به مأخذ فوق، صفحات 416 و 417) [↑](#footnote-ref-9)
10. توضیحات جناب دکتر رأفتی در "مآخذ اشعار در آثار بهائی"، ج3، ص 184 عیناً نقل می‎شود:

    حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد اسدالله قمی چنین می‌فرمایند، "... باری علی‎العجالة تو خوش‌بخت بودی؛ چه که در ظلّ این شخص خطیر افتادی و ابن ابهر در سایهء امیرکبیر. آن حبس و زندان دید، تو قصر و ایوان یافتی. آن زجر شدید دید، تو اجر مزید. آن تلخی قهر یافت تو حلاوت لطف و مهر. او به تاریکی چاه راه یافت تو به اوج ماه.

    خون دل و جام می هر یک به کسی دادند در دائرهء قسمت اوضاع چنین باشد

    خلاصه، از الطاف خفیهء پروردگار امیدواریم که همیشه بر مسند عزّت مستقرّ و بر صدر جلال مقرّ یابند و در صون حمایت الهیّه محفوظ و مصون مانند و به منتهای آمال مقرون گردند. السّلام علی مَنِ اتّبع الهُدی" (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص226)

    [مراد از شخص خطیر، علی‎اصغرخان امین‎السّلطان است که به سال 1280 هـ ق (1863م) متولّد شد و در سنهء 1325 هـ ق (1907م) هنگامی که از مجلس شورای ملّی خارج میشد به دست یکی از مجاهدین به قتل رسید. او از 1303 هـ ق (1885م) تا 1313 هـ ق (1895م) صدراعظم ناصرالدّین شاه و از 1316 هـ ق (1898م) تا 1321 هـ ق (1903م) صدراعظم مظفّرالدّین‌شاه بود – مآخذ اشعار]

    و نیز از حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی در حیفا چنین می‎فرمایند، "هوالله ای رفیق عبدالبهاء چندی است شما در آنجا به جوار مقدّس فائز و به تقبیل عتبهء مبارکه مشرّف و عبدالبهاء محروم و مأیوس. حافظ شیرازی گفته، خون دل و جام می هر یک به کسی دادند. از قرار مسموع انکسار مزاجی حاصل. امیدوارم تا به حال زائل و به عبودیّت صرفهء حقیقیّه مِن دون تأویل عبدالبهاء به آستان بهاء منجذب و مستبشر باشند و علیک البهاء الأبهی ع ع" (مجموعه آثار، شمارهء 84، ص354).

    و نیز از حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر، چنین می‎فرمایند: "... باری حضرت بی‌چون این بندگان درگاه احدیّتش را به جهة عیش و عشرت و ناز و نعمت و آسایش و راحت نیافرید:

    جام می و خون دل هر یک به کسی دادند در دائرهء قسمت اوضاع چنین باشد

    یکی را همدم گل و لاله و ساغر و پیاله نمودند و یکی را مونس آه و ناله. یکی را پیمانهء سرشار بخشیدند و دیگری را چشم اشکبار. لیلی را غمزهء دلسوز دادند و مجنون را آه جگرسوز. پس معلوم شد که نصیب عاشقان روی دوست تیر جفا است نه دُرّ عطا؛ جام بلاست نه جای صفا؛ سوختن است نه آسودن..." (بشارةالنّور، ص228)

    چنانچه تصریح فرموده‌اند شعر منقول از حافظ است و غزلی که متضمّن این بیت می‎باشد چنین است:

    کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد

    یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

    از لعل تو گر یابم انگشتریِ زنـــــــــــــــهـــــــــــــار

    صد مُلک سلیمانم در زیر نگین باشد

    غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل

    شاید که چو وابینی خیر تو درین باشد

    هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز

    نقشش بحرام ار خود صورتگر چین باشد

    جام می و خون دل هر یک به کسی دادند

    در دایرهء قسمت اوضاع چنین باشد

    در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

    کاین شاهد بازاری وان پرده‌نشین باشد

    آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر

    کاین سابقهء پیشین تا روز پسین باشد

    (دیوان حافظ، ص109-110) [↑](#footnote-ref-10)
11. جمال ابهی در لوحی دربارهء ظهور علائم قیامت، این عبارت را نازل فرموده‌اند، "قد قضت العلامات کلّها إذ أخرجنا یدَ القدرة مِن جیب العظمة و الاقتدار" (کتاب مبین، خط زین المقرّبین، ص232). این لوح مبارک عیناً در لوح اشراقات (مجموعه اشراقات، ص67 به بعد) و لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص96 به بعد نیز عیناً نقل شده است. این آیات مبارکه توسّط رابرت مک‎لالین Robert McLaughlin در کتابی به نام "آیات محکمات" (These Perspicuous Verses) بررسی شده است. نام کتاب از این بیان جمال ابهی در لوح خطاب به شیخ نجفی گرفته شده است: "یا شیخ از هر جهتی از جهات عباد اعتراضاتی نموده‌اند که قلم از تحریر آن استغفار می‌نماید. مع‌ذلک نظر به رحمت کبری جواب علی قدر مراتب ناس داده شد که شاید از نار نفی و انکار به نور اثبات و اقرار منوّر گردند. انصاف کمیاب و عدل مفقود. از جمله این آیات محکمات در جواب بعضی از ملکوت علم الهی ظاهر و نازل یا ایّها المتوجّه الی انوار الوجه..." [↑](#footnote-ref-11)
12. اشاره به بیان جمال ابهی در لوحی دربارهء ظهور علائم قیامت است که در مقابل هر سؤال جوابی عنایت می‌فرمایند. سؤال "هل القیامة قامت؟" را با جواب "بل القیّوم بملکوت الآیات" ادامه می‌دهند. (نگاه کنید به کتاب مبین، خط زین‌المقرّبین، ص231) [↑](#footnote-ref-12)
13. اشارهء هیکل مبارک به معنی واقعی "مستغاث" است که در آثار حضرت اعلی عزّ نزول یافته است. در بیان، باب شانزدهم، واحد دوم نازل شده است: "وصیت می‎کنم کلّ بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره‌الله کلّ موفّق به آن جنّت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثمّ طوبی لکم ثمّ طوبی لکم. والّا اگر شنیدید که ظهوری ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم‌الله الأغیث که کلّ داخل شوید و اگر نشده و به عدد اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کلّ یقین نکردید رحم بر انفس خود کرده و کلّ بکلّیه در ظلّ آن نقطهء ظاهره که کلّ داخل نشده‌اید مستظلّ گردید..." و در باب هفدهم از واحد دوم می‎فرمایند، "چه بسا ناری را که خدا نور می‎کند بمن یظهره‌الله و چه بسا نوری را که نار می‌فرماید به او و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کلّ داخل شوند، احدی داخل در نار نمی‌‎ماند و اگر الی ستغاث رسد و کلّ داخل شوند احدی در نار نمی‎ماند الّا آن که کلّ مبدّل به نور می‌گردند و همین فضل را از من یظهره‎الله طلب نموده که این فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عندالله و ایشان هنوز منتظر مَن یأتی اسمه احمد باشند..."

    حضرت بهاءالله دربارهء عدم تمسّک اهل بهاء به کلماتی مانند "مستغاث" و اقبال آنها به من‎یظهره‌الله می‎فرمایند: "سبحان‎الله بعضی لفظ مستغاث را حجاب نموده‎اند و به آن کلمه خلق را از حق منع کرده‌اند. مع آن که ذکر مستغاث هم از بیان است که می‏فرماید به بیان از سلطان و مُنزل او محروم نمانید و از آن گذشته می‎فرماید، "چه، کسی عالِم به ظهور نیست غیرالله؛ هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنقطهء حقیقت نمایند و شکر الهی به جای آرند." امروز اهل بهاء در ظلّ سرادق عظمت و عصمت حقّ جلّ جلاله مقرّ یافته‎اند و از برای خود مقام گزیده‎اند؛ به استقامتی ظاهرند که شبه و مثل نداشته و ندارد. فی‌الحقیقه هر بصیری متحیّر است و هر خبیری متعجّب؛ چه که در این ظهور اعظم ظاهر شده آنچه که از اوّل ابداع الی حین ظاهر نگشته. آفتاب قدرت اَمام وجوه مُشرق و بحر علم ظاهر و سمآء فضل مرتفع. مع‎ذلک به ادلّه و برهان عباد را به افق ظهور دعوت می‎نماییم که شاید محروم نمانند..." (مجموعه اشراقات، ص37).

    و در بیان دیگری از قلم اعلی نازل، "الیوم بیان و دون آن معلّق به قبول است و بعضی به لفظ مستغاث از فراط رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند. بگو ای غافل‌های عالم، این لفظ هم از بیان بوده، استدلال به آن، به قول نقطه، جائز نه، قوله تعالی، «ایّاک ایّاک أن تحتجبَ بما نُزّل فی البیان.» مکرّر فرموده از بیان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم منمایید و بعد از ذکر مستغاث می‎فرماید اگر در این حین ظاهر شود من اوّل عابدینم و در مقام دیگر می‎فرماید، «چه، کسی عالم به ظهور نیست غیرالله. هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطهء حقیقت نمایند و شکر الهی به جا آورند.» بعضی آگاه نبوده و نیستند. بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمایید شاید فائز شوید به آنچه که از برای آن از عدم به وجود آمده‌اید." (همان، ص99).

    حضرت ولی امرالله می‎فرمایند، "در دو سال اخير حيات مبارک حضرت که بتمامه در سجن چهريق مصروف گرديد از قلم آن سيّد امم لوح حروفات بافتخار جناب ديّان نازل شد و در بادی امر چنين تصوّر ميرفت که مراد از نزول لوح مذکور بيان  
    مسائل مربوط به حکمت و معرفت الهيّه است ولی بعداً معلوم و محقّق گرديد که منظور مبارک از يک طرف تبيين حقيقت مستغاث و از طرف ديگر اشاره به نوزده سنه‎ای است که بين ظهور آن حضرت و اظهار امر من يظهره الله فاصله خواهد بود" (قرن بدیع، ص86).

    همچنین می‌فرمایند، " از لوح حروفات که از كلك اطهر حضرت اعلی به افتخار جناب ديّان در چهريق نازل و در آن لوح مقدّس حقيقت "مستغاث" تبيين و تشريح گرديده منظور اشاره به قرب ظهور آن مظهر احديّه بوده و وعدهء لقا و فيض جمال کبريا هم که به ملّا باقر حرف حيّ عنايت گشته مراد تشرّف به ساحت مقدّس جمال قدم جلّ اسمه الاعظم ميباشد" (قرن بدیع، ص165).

    حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابه‎های مبارکه می‎فرمایند، "شرایط قیامت به نصّ مبارک حضرت اعلی روحی له الفدا در طرفةالعین گذشت، یعنی پنجاه‎هزار سال در یک دقیقه منقضی شد و جمیع این وقایع عظمی و شروط یوم قیامت مجری گردید. با وجود این اهل بیان می‌گویند که شرط ظهور من یظهره‌الله این است که باید دو هزار سال بگذرد، چون که دو هزار سال نگذشته است، پس جمال مبارک بر حق نیستند و نفوسی که خود مقرّ و معترفند آن پنجاه هزار سال در طرفةالعین گذشت و وقایع عظیمهء قیامت تحقّق یافت، انکار می‌کنند که نمی‎شود عدد مستغاث در نوزده سال منقضی شود. فاعتبروا یا اولی الأبصار. ببینید که بی‌‎انصافی به چه درجه است و نادانی تا چه حدّ و خداوند در صریح قرآن می‎فرماید که دو نفخه پی در پی است و حضرت اعلی روحی له الفدا جمیع حجبات خلق را خرق فرموده و از برای ظهور من یظهره‌الله شرطی قرار ندادند و فرمودند که اگر امروز ظاهر شود فأنَا أوّلُ العابدین و بنصّ صریح می‎فرماید ایّاک ایّاک أن تحتجبَ بالواحد البیانی أو بما نُزّل فی البیان. با وجود این اهل بیان گویند که در بیان ذکر مستغاث است. واحد بیان ذات مقدّس حضرت اعلی و هجده حروف حیّ است. با واحد بیانی از من یظهره‎الله محتجب مشو. حال اهل بیان به مرآت از شمس حقیقت محتجب شده‎اند" (ایّام تسعه، ص16-115).

    برای اطّلاع بیشتر دربارهء این قضیه و استدلال‎های اهل بهاء نگاه کنید به مائدهء آسمانی، ج7، ص214 و 251؛ مائده آسمانی، ج4، ص31؛ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص55؛ یادنامهء مصباح منیر، ص402؛ اقتدارات، ص53؛ رحیق مختوم، ج2، ذیل "مستغاث العالمین"؛ کتاب "حضرت باب"، تألیف محمّدحسینی، صص 920 به بعد، ص871، ص883-884 و 889. مقاله‌ای نیز به قلم دکتر محّمد افنان در دفتر دوم سفینهء عرفان، ص195 الی 204 درج است. [↑](#footnote-ref-13)
14. سورهء ص، آیهء 26 – مقام خلیفةاللهی مقام انسان کامل است. انسان ثمرهء خلقت است و انسان کامل اشرف بر جمیع و محلّ تجلّی الهی است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می‌فرمایند، "ذات احديّت مستجمع جميع کمالات است و از اين مقام يک تجلّی بر حقيقت انسانيّه کرده يعنی شمس حقيقت اشراق در اين آئينه نموده اين است که انسان مرآت تامّه‌ای مقابل شمس حقيقت است و جلوه‌گاه او است. تجلّی کمالات الهيّه در حقيقت انسان ظاهر است اين است که خليفةاللّه است رسول‌اللّه است. اگر انسان نباشد عالم وجود نتيجه ندارد؛ چه که مقصد از وجود ظهور کمالات الهيّه است لهذا نمي‌شود که بگوئيم که وقتی بوده که انسان نبوده؛ منتهی اين است که اين کره ارضيّه نبوده ولی اين مظهريّت کامله از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر بوده و اين انسان که گوئيم مقصد هر انسان نيست مقصد انسان کامل است؛ زيرا اشرف عضوی در شجرهء ثمره است و مقصد اصلی او است اگر شجر ثمره نداشته باشد مهمل است" (مفاوضات، ص150) [↑](#footnote-ref-14)
15. اشاره به آیۀ تورات است که می‌گوید، "و خدا گفت آدم را به صورتمان و موافق شبیهمان بسازیم ... پس خدا آدم را به صورت خود آفرید؛ او را به صورت خدا آفرید" (سفر پیدایش، باب اوّل، آیۀ 26). حضرت عبدالبهاء کراراً به این آیه استناد فرموده‌اند. در بیانی می‎فرمایند، "انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد و مظهر «لنعملنّ الانسان علی صورتنا و مثالنا» شود و آن نتیجۀ عالم انسانی است" (امر و خلق، ج3، ص336). [↑](#footnote-ref-15)
16. اشاره به داستان خلقت انسان است که خداوند به ملائکه فرمود به او سجده کنند. همه سجده کردند الّا شیطان. نگاه کنید به قرآن کریم، سورۀ بقره، آیۀ 34؛ سورۀ اعراف، آیۀ 11؛ سورۀ اسراء، آیۀ 61؛ سورۀ کهف، آیۀ 50؛ سورۀ طه، آیۀ 116. [↑](#footnote-ref-16)
17. اشاره به رانده شدن شیطان از بارگاه الهی و نیز هاروت و ماروت از درگاه خداوند است. در خصوص هاروت و ماروت، حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرّب الهی بودند. از غایت تقدیس به مَلَک موسوم گشتند. به ارادۀ محیطه از عدم به وجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و به شأنی عندالله مقرّب بودند که لسان عظمت به ذکرشان ناطق بود تا به مقامی رسیدند که خود را أتقی و اعلی و ازهد از کلّ عباد مشاهده نمودند. بعد نسیمی از شطر امتحان وزید و به اسفل نیران راجع شدند" (مجموعه الواح طبع مصر، ص131). [↑](#footnote-ref-17)
18. در لوحی حضرت عبدالبهاء دربارهء ولد بکر می‌فرمایند، "ولد بکر در جمیع شرایع الهیّه اختصاص داشته؛ به کتب تورات و انجیل و همچنین احادیث مرویهء سابقه مراجعت نمایید ... تا واضح شود که در جمیع شرایع الهیّه ولد بکر امتیازات فوق‎العاده داشته حتّی میراث نبوّت تعلّق به او داشت تا چه رسد به زخارف دنیا..." (امر و خلق، ج4، ص216) [↑](#footnote-ref-18)
19. صورت تغییر یافته‎ای از آیۀ 43 سورۀ اسرا در تعالی خداوند از آنچه که انسانها تصوّر می‌کنند: "سبحانه و تعالی عمّا یقولون علوّاً کبیراً." [↑](#footnote-ref-19)
20. توضیحات جناب دکتر رأفتی از جلد پنجم مآخذ اشعار (ص328)، با تلخیص، نقل می‎شود:

    شعر "هر لحظه به شکل..." مطلع مستزادی است که به نام مولوی شهرت یافته است. این مستزاد را از جمله نیکلسن در کتاب "اسلام و تصوّف" (ص138-136) به نام جلال‎الدّین رومی نقل نموده که چند بیت اوّل آن چنین است:

    هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد

    هر دم به لباس دگر آن یار بر آمد

    گاهی بدل طینت صلصال فرو رفت

    گاهی ز تک که گل فخّار بر آمد

    منسوخ چه باشد چه تناسخ بحقیقت

    شمشیر شد و از کف کرّار بر آمد

    می‌گشت دمی چند برین روی زمین او

    عیسی شد و بر گنبد دوّار بر آمد

    گه نوح شد و کرد جهانی بدعا غرق

    گه گشت خلیل و ز دل نار بر آمد

    یوسف شد از مصر فرستاد قمیصی

    از دیدهء یعقوب چو انوار بر آمد

    دل برد و نهان شد

    گه پیر و جوان شد

    غوّاص معانی

    زان پس بجنان شد

    آن دلبر زیبا

    فتان زمان شد

    از بهر تفرّج

    تسبیح کنان شد

    خود رفت بکشتی

    آتش گل از آن شد

    روشن کن عالم

    تا دید عیان شد

    (اسلام و تصوّف، ص136)

    استاد جلال‏الدّین همائی در مقدّمه‎ای که بر دیوان غزلیات شمس تبریزی مرقوم نموده‎اند (ص101-102) ابیات فوق را از "گویندهء رومی تخلّص" دانسته و انتساب آن را به جلال‎الدّین محمّد مولوی مردود شمرده‌اند. توضیحات محمّدرضا شفیعی کدکنی نیز در پاورقی صفحهء 229 کتاب تصوّف اسلامی مُشعر بر ان است که هرچند مستزاد فوق به نام مولوی شهرت یافته ولی این شعر از او نیست. [↑](#footnote-ref-20)
21. مصرع مزبور از سعدی است که در یکی از قصاید خود می‎گوید:

    سخن را روی در صاحبدلان است نگویند از حرم إلّا بمحرم (کلّیات سعدی، ص468)

    مولوی نیز همین مضمون را در مثنوی آورده است که:

    دل نباشد آن که مطلوب گِل است این سخن روی با صاحبدل است (مثنوی طبع جعفری، ج4، ص703) [↑](#footnote-ref-21)
22. سورهء بقره، آیهء 40 [↑](#footnote-ref-22)
23. همان [↑](#footnote-ref-23)
24. سورهء مرسلات، آیهء 1 به بعد [↑](#footnote-ref-24)
25. اشاره به آیۀ مذکور در سورۀ بقره (آیۀ 2): ذلک الکتاب لاریب فیه هُدًی للمتّقین." [↑](#footnote-ref-25)
26. اشاره به آیۀ 54 سورۀ غافر (40) که می‎فرماید، "و لَقَد آتینا موسی الهُدی و أورثنا بنی إسرائیل الکتاب هُدًی و ذِکرَ لأولی الألباب." [↑](#footnote-ref-26)
27. سورة المرسلات، آیهء 8 به بعد [↑](#footnote-ref-27)
28. سورة المطفّفین، آیهء 6 [↑](#footnote-ref-28)
29. ایادی امرالله در امر بهائی کسانی هستند که به نشر نفحات‌الله، نطق به براهین الهیه و ابلاغ دیانت الهی و ترویج شریعت خداوند و انقطاع از غیر خداوند و زهد و پرهیزگاری در دنیا و مشتعل کردن نار محبّت‌الله در دل و جان بندگان خداوند می‌پردازند. امّا معنی ایادی امر در این دور به انحاء گوناگون بیان شده است. به چند مورد اشاره می‎شود:

    یکی از معانی "ایادی امرالله" مفهوم عامّ است. حضرت عبدالبهاء در لوحی می‎فرمایند، "جمال مبارک ریشهء اوهام را کند. ایادی امر در این ظهور به اسم و لقب وارث نیستند. بلکه نفوس مقدّسه‌ای هستند که آثار تقدیس و روحانیّتشان در قلوب نفوس ظاهر شود و دلها به حُسن اخلاق و نیت و عدالت و انصافشان مجذوب گردد. نفوس، خود، شیفتهء اخلاق ممدوحه و صفات مرضیّهء آنها شود، وجوه، خود، متوجّه شیم و آثار باهرهء ایشان گردد. نه لقبی است که به هر که خواهند بدهند نه مسندی است که هر که بخواهد وارث شود. ایادی امر دستهای حقّند. پس هر که ناصر و خادم کلمةالله است، او دست حق است. مراد این معنی است نه لفظ و عبارت. هر کس فانی‌تر است در امرالله مؤیّدتر است و هر کس خاضع‌تر مقرّب‌تر" (مائدهء آسمانی، ج2، ص13).

    شاید حضرت عبدالبهاء در این بیان مبارک ناظر به بیان حضرت بهاءالله باشند که (در صفحهء 154 جلد دوم لئالی حکمت) می‎فرمایند، "یا اهل البهاء قد جَری کوثرُ الحَیَوان لأنفسِکُم، أنِ اشربوا مِنه باسمی رغماً للّذین کفروا بالله مالک الأیان. قد جعلناکم أیادی الأمر، أنِ انصروا المظلوم إنّه ابتلی بین أیدی الفُجّار. إنّه ینصُرُ مَن نَصَرَه و یذکُرُ مَن ذَکَرَه."

    در بیان دیگری از قلم حضرت بهاءالله چنین نازل، "وجود ازکلمةالله موجود و کلمةالله از ظهور ظاهر؛ اوست کتاب مبین و حصن متین ... امروز حکم میّت بر کلّ صادق مگر نفوسی که عقبهء اسماء ایشان رااز خالق اشیاء منع ننمود؛ دیدند و شنیدند و به یقین مبین قصد بحر معانی نمودند. ایشانند ایادی امرالله و مطالع استقامت و اقتدار..." (یادنامهء مصباح منیر، ص200).

    امّا معنی دیگر مفهوم خاصّ است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "از ایادی سؤال نموده بودید. ایادی نفوسی هستند که از قلم اعلی تعیینشان صادر و یا از قلم عبدالبهاء به این خطاب مخاطب و به این عنوان مشرّف گشتند. هر یک بر میثاق الهی ثابت، این عنوان در حقّ او صادق" (رحیق مختوم، ج1، ص205 / مائدهء آسمانی، ج2، ص13).

    امّا دربارهء صفات ایادی امرالله در لوحی از قلم جمال مبارک چنین نازل، "اصلّی و اسلّم و اکبّر علی انجم سماء عرفانک و أیادی امرک الّذین طافوا حول إرادتک و ماتکلّموا إلّا بإذنِک و ما تشبّثوا إلّا بذیلک... أولئک عبادٌ شهدَت بخدمتِهِم و نصرتهم و قیامهم و ذکرهم و ثنائهم کتبُک و زبرُک و صحفُک و الواحُک و بهم نصبت أعلام توحیدک فی مُدُنک و دیارِک و رایات تقدیسک فی مملکتک. أولئک لم‌یسبقوک بالقول فی أمرٍ مِنَ الأمور. قد کانت آذانهم مترصّدة لإصغاء أوامرک و عیونهم منتظرة لأنوار وجهک. أولئک عبادٌ مکرّمون، أولئک عبادٌ فائزون. أولئک عبادٌ قائمون. یصلّین علیهم أهل الملک و الملکوت و أهل الفردوس و الجبروت و عن ورائهم لسان عظمتک. لک الحمد یا إلهی با أیّدتَنی علی ذکرهِم و ثنائهم و علی ما هُم علیه فی أمرک و فی أیّامک لا اله إلّا أنت المُحصی المحیط العلیم" (پیک راستان، ص74).

    در بیان دیگری از قلم اعلی نازل، "این خادم فانی از حقّ باقی سائل و آمل که أولیاء را، یعنی نفوسی که أیادی امرند و به طراز تبلیغ مزیّنند و بر خدمت امر قائم، موفّق فرماید بر آنچه که سبب اعلاء کلمهء اوست" (همان، ص137).

    مورد دیگر مربوط به پیش‎بینی جمال مبارک در خصوص دورانی است که حضرات ایادی امرالله مسئول اداره جامعه می‎شوند؛ یعنی زمانی که مرکز تبیین و تشریع در جامعه وجود ندارند. چون این موضوع به حضرات ایادی منتخَب حضرت ولی امرالله مربوط می‌شود، در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

    وظائف ایادی امرالله نیز در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء ذکر شده است: "وظائف اصلیّه ایادی امرالله تألیف کتب مفیده و رسائل بدیعه در اثبات الوهیت و وحدانیت و حقّیت مظاهر مقدّسه است، علی‎الخصوص در این ایّام به قواعد فلسفی و طبیعی و دلائل عقلی و براهین منطقی. زیرا اکثر اهل عالم از منقول دور و به معقول متشبّث و مقتنع و مسرور" (مائده آسمانی، ج9، ص36).

    ایادی امرالله همان علماء فی البهاء هستند که در (بند 173) کتاب اقدس با عبارت "یا معشرالعلماء فی البهاء" ذکر شده‌اند. حضرت ولی امرالله دربارهء این بیان مبارک می‌فرمایند، "علماء در این کور مقدّس در یک مقام ایادی امرالله و در مقام دیگر مبلّغین و ناشرین امر که در سلک ایادی نباشند ولی رتبهء اولی را در تبلیغ حائز. مقصود از امراء (فی‌ البهاء) اعضاء بیت‎العدل محلّی وملّی و بین‌المللی است" (یادداشت 183 در منضمّات کتاب اقدس). [↑](#footnote-ref-29)
30. هر دو آیه در سورهء ناس آمده است. [↑](#footnote-ref-30)
31. مقصود از سنۀ شداد، صعود جمال ابهی است. حضرت عبدالبهاء در لوحی می‎فرمایند، "لوح سنۀ شداد که سنۀ صعود است نازل گشت و در جمیع اطراف منتشر شد" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج4، ص176). در لوح فتنه، نازل از قلم جمال مبارک در بغداد، نیز ذکر "سنۀ شِداد" شده که پیش‌‎بینی قیام ازل علیه حضرت بهاءالله است. در این لوح می‎فرمایند، "کلّ ذلک من ظهور هذه الفتنة الأعظم الّتی یظهر عن هذا الشّطر المهیمن الأقدم و قد هبت اریاحها حینئذٍ فیأتی عن قریب فی سنة الشّداد و یأخذ کلّ مَن فی البلاد..." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص264) [↑](#footnote-ref-31)
32. اشاره به آیهء مبارکه در قرآن کریم (یوسف، آیهء 20) است که می‎فرماید: "و جائت سیّارةٌ فَأرسَلوا واردهُم فأدلی دَلوَهُ ..." (مضمون به نقل از تفسیر صفی: و آمدند کاروانیان؛ پس فرستادند آب آورشان را پس فرو نهاد دلوَش را به چاه...). داستان حضرت یوسف است که برادرانش در چاه انداختند. وقتی که پیشرو کاروانیان بیامد و دلو در چاه انداخت، او را بیافت و از ته چاه به اوج ماه رساند. واژۀ "وارد" را فرهنگ لاروس اینگونه ترجمه می‌کند: (فاعل): بر آب آینده؛ دلیر و شجاع؛ پیشی جوینده؛ پیشرو «فأرسلوا واردَهُم: پیشرو خود را فرستادند» (قرآن) – راه؛ موی بلند و فروهشته...) [↑](#footnote-ref-32)